

## سیاست امپریالیسم امریکا و حاکمیت سیاسی نوین در یک سال گذشته

برای اتخاذ یک سیاست و خط مشی درست در جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلق های ایران، ارزیابی دقیق سیاست امپریالیسم امریکا که در طول ۲۵ سال گذشته ایران را تحت سلطه خود داشته است، یک ضرورت مبرم است.

پیکار ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلق های ایران پیکاری است که یک سوی آن طبقه سرمایه دار و در سوی دیگر پرولتاریا و اقشار خرد قرار دارند.

مطابق هزاران نشانه موجود پشتوانه اصلی حاکمیت و حیات طبقه سرمایه دار ایران وابستگی به امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکاست.

اینجاست که می بینیم مبارزه ضد سرمایه داری (که تماما وابسته است) از مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه ضد سرمایه داری نه تنها جدا نیست بلکه اساسا این دو مبارزه از همدیگر غیرقابل تفکیک است.

با گسترش بحران عمومی سرمایه داری وابسته ایران که تا بن دندان از فراز و فرود بحران های عمومی اردوگاه امپریالیستی متأثر است، در حکومت متمرکز و منسجم سرمایه انحصاری وابسته شکاف افتاد و با شدت گرفتن بحران اقتصادی و شکاف در دیکتاتوری شاه و رشد تضاد بین گروه بندی های امپریالیستی امریکا

هر یک طرح مشخصی را به وزارت خارجه امریکا توصیه می کند.

ما در فرهنگ مارکسیستی پنج شقی را که حرج سال به مثابه حالت احتمالی ممکن ارزیابی می کند در قالب زیر خلاصه می کنیم:

۱- حالتی که حاکمیت در اختیار کل طبقه سرمایه دار قرار گیرد. یعنی سازش بین سرمایه انحصاری که قدرت را بطور در دست در اختیار دارد با بورژوازی لیبرال صورت گیرد و بورژوازی لیبرال در حاکمیت سیاسی شریک شود.

۲- حالتی که حاکمیت در اختیار کل طبقه سرمایه دار (بخش انحصارگرو بخش لیبرال) و سرمایه خرد قرار گیرد. دولتی تشکیل شود از نمایندگان سرمایه انحصاری، سرمایه لیبرال و سرمایه خرد.

۳- حالتی که سرمایه انحصاری از حاکمیت طرد شود و اقتدار سیاسی در اختیار نمایندگان سرمایه لیبرال و سرمایه خرد قرار گیرد.

۴- حالتی که طبقه سرمایه دار (انحصاری و لیبرال) از حاکمیت طرد شود و حاکمیت از نمایندگان سیاسی سرمایه خرد و طبقه کارگر تشکیل شود. قدرت برتر از آن سرمایه خرد باشد.

۵- حالتی که طبقه سرمایه دار بطور کامل از حاکمیت

ملی "ویا به زبان شریف امامی" دولت آشتی ملی آغاز می شود.

رفت و آمدهای رمزی کلارک و سیس ماموریت هویرز دقیقا در همین چارچوب صورت می گیرد. جهت اجرای طرح دوم، بورژوازی لیبرال می گوید "شاه با سلطنت کند، نه حکومت". او با این شعار می کوشد راهی برای محدود کردن نقش سرمایه انحصاری پیدا کند تا سرمایه متوسط و تا حدودی سرمایه خرد هم بتوانند راهی به درون حکومت پیدا کنند.

از سوی سرمایه لیبرال بازرگان و سنجایی رابه عنوان واسطه های اصلی جوش دادن معامله بین تهران و پاریس به پرواز درآوردند. در زندان جمشیدی به کساخت نیاوران و از نیاوران به نوفل لوشاتو.

و این در شرایطی است که جنبش توده های با موج وسیع اعتصابات کارگری قوت تازه ای می یابد. امریکا حاضر می شود که برای جلوگیری از شکست کامل طرح دوم امتیازهایی بدهد. او می پذیرد "ائتلاف ملی بدون شاه صورت گیرد. او به عنوان آخرین راه حل قابل قبول پیشنهاد می کرده های شاه، ارتش مورد مذاکره قرار گیرد.

چانه زدن ها روی این طرح سازش با حدت و شدت خاصی آغاز می شود، بازرگان، بهشتی، قره باغی و سنجایی اعضای معروف ارکستر سازهای ایرانی سازشیر نظر هویرز تمرین های تازه ای را شروع کردند. ابتداری غلامحسین صدیقی به عنوان محلل توافق می شود ولی بالاخره بختیار به میدان می آید.

تصمیم امپریالیسم جهانی در گوادلوپ قطعی شد که "شاه" این یگانه شانس حاکمیت انحصاری سرمایه انحصاری وابسته سازمانگر اصلی دستگاه دیکتاتوری نگهبان آن "باید برود" و هیچ نوع سازشی که یکرکن آن همان نمایندگان سابق سرمایه انحصاری باشند امکان پذیر نیست. بخصوص این نکته روشن شد که مقاومت بیشتر امکان سازش های بعدی را هم به شدت و به سرعت به مخاطره خواهد افکند جنبش توده ای نیرومندتر از آن بود که با مقاومت رژیم شاه به جنگ فراگیر مسلحانه توده های بدل نشود. چیزی که مخصوص امپریالیسم امریکا پیش از دیگران از آن زبان می برد. سرمایه متوسط (لیبرال) خیلی خوب از میزبان خطری که از جانب جنبش توده های سرمایه داری را تهدید می کرد، مطلع بود. او با بهره گیری از تزلزل و تردید و نگرانی خرد بورژوازی از گسترش جنبش توده های و خارج شدن کنترل اوضاع از دست خودش او را به پذیرش طرح مشترک برای مهار کردن اوضاع فرامی خواند.

خرده بورژوازی نیز می کوشید از هراس امپریالیسم جهانی و سرمایه داری وابسته از وقوع جنگ توده ای حداکثر استفاده را ببرد و پیروزی خویشتش را سهل الوصول تر گرداند.

او مرتباهشدار می داد "شاه رفتنی است" و حالاکه شاه رفتنی است، هرچه زودتر برود بهتر است. زیرا اگر دیر کند قطعا مهار از دست همه ما خارج خواهد شد. سیر وقایع نیز تأیید کرد که چنین می شد و چنانچه چنین می شد، چیزی کمتر از شق چهارم یا پنجم مورد پیش بینی حرج سال به وقوع نمی پیوست. در آن صورت اقتدار سیاسی در اختیار کمونیست ها و خرده بورژوازی انقلابی قرار می گرفت و هر دو لایحه طبقه سرمایه دار از حاکمیت بطور کامل طرد می شد.

از این نظر بسیار طبیعی بود که بورژوازی لیبرال از اجرای این طرح سازش از آن نظر خوشبین باشد که این طرح می تواند جلوی پیشرفت و تحقق شق چهارم را بگیرد.

خرده بورژوازی نیز می کوشید پس از حذف "دربار سلطنتی و دولت" بارکن دیگر قدرت حاکمیت سرمایه انحصاری یعنی ارتش کنار بیاید و این از نظر امپریالیسم امریکا از "مثبت ترین" و "عقلانه ترین"

بقيه در صفحه ۸

حرج بال، مشاور سیاسی وزارت خارجه امریکا، در اوایل پائیز ۵۷ پس از قبول اینکه رشد جنبش توده های ادامه حاکمیت انحصاری سرمایه انحصاری وابسته را غیرممکن ساخته، پنج آلترناتیو احتمالی حاکمیت سیاسی را مورد ارزیابی قرار می دهد.

طرد شود و قدرت در دست نمایندگان طبقه کارگر و سرمایه خرد قرار گیرد. قدرت برتر از آن طبقه کارگر باشد.

طرح اول حرج بال که عمر دیکتاتوری پلانمنازع سرمایه داری را مشخصا پایان یافته می بیند، به دولت امریکا توصیه می کند که بکوشد با تقویت لیبرال ها بهترین و مطمئن ترین شریک را برای رژیم شاه برگزیند. امپریالیسم امریکا مطابق طرح اول حرج بال عمل می کند. در اوایل پائیز ۵۷ هنوز فکر می کنند که تنها راه حفظ نظام سرمایه داری وابسته تقویت بخش لیبرال سرمایه داری وابسته و شرکت دادن وی در حاکمیت است. این سیاست امپریالیسم امریکا در ایران با استقبال وسیع لیبرال ها مواجه می شود. آنها شعار کهنه و گرد گرفته بورژوازی ملی را از زباله دان تاریخ بیرون می آورند و دم می گیرند که "شاه باید سلطنت کند نه حکومت". قانون اساسی باید اجرا شود. "مجلس رستاخیزی باید منحل و هرچه زودتر انتخابات آزاد انجام شود".

با این شعارها در واقع لیبرال ها به شاه می گفتند که "امریکا هم موافق است که ما لیبرال ها یا تودر حاکمیت شریک باشیم". لیبرال ها در آن روزها کوشیدند با تبلیغ هرچه وسیع تر این شعارها کاری کنند تا شاید بتوانند جنبش توده های را وسیله ای سازند برای پر کردن جای خالی خود در حاکمیت سیاسی که برای مدتی بیش از ۱۵ سال خالی مانده بود.

شکل عملی "طرح اول" حرج بال که با استقبال وسیع لیبرال ها مواجه بود این بود که "شاه سلطنت کند و فرمانده کل قوا باقی بماند". "امینی، بازرگان، سنجایی، یا هرکس دیگری از این قماش نخست وزیر شود و بدین وسیله حاکمیت متزلزل سرمایه انحصاری به حاکمیت کل طبقه سرمایه دار تبدیل شود و منافع تمام طبقه ملحوظ گردد.

اما این طرح دیرتر از آن به اجرا گذاشته شد که دردی از رژیم بحران زده و ورشکسته شاه که جنبش توده های آن راه لب گور کشانیده بود، درمان کند. از آن پس امپریالیسم امریکا "طرح دوم" خود رابه اجرا می گذارد. کوشش های دیپلماتیک وسیعی برای سازمان دادن سازشی بین سرمایه انحصاری، سرمایه متوسط و سرمایه خرد سنتی و تشکیل یک "دولت ائتلافی"

جنبش توده های سربعا روبه رشد نهاد و بار شد خود هر دم دامنه و وسعت بحران عمومی سرمایه داری وابسته ایران را گسترش داد.

امپریالیسم امریکا طی رشد مداوم جنبش توده ای مدام سیاست خود را عوض می کرد تا آن را با تعادل های جدیدی که بین قدرت جنبش توده های و نیروهای حاکم پدید می آمد منطبق سازد. با این امید که در هر مقطع تا سرحد امکان بتواند مانع اوچگیری بیشتر جنبش توده های شود و راه سرکوب کامل آن را در گام های بعدی بگشاید.

امپریالیسم امریکادر همان سال ۵۶ به خوبی دریافته بود که دیگر حکومت به شیوه سابق نمی تواند ادامه یابد و حاکمیت انحصاری سرمایه انحصاری دیگر قادر به ادامه حیات و کنترل اوضاع به همان روال سابق نیست.

در این مقطع امریکا این طور حساب می کند که برای این که با رشد بحران حاکمیت طبقه سرمایه دار کاملاً از هم نیاشد لازم است که بخش های دیگر این طبقه یعنی بورژوازی لیبرال هم در قدرت سهیم شوند.

امریکا کوشید تا کار از کار نگذشته است این موضوع را به رژیم شاه حالی کند. اما رژیم در اولین گام کمرش را برآکشید و کابینه بوروکرات - تکنوکرات آموزگار را روی کار آورد تا با حدیث بیشتر و تقویت قوه اجرائی ار پس بحران برآید.

آن زمان هنوز امریکا تصور می کرد از کابینه علمی امینی می تواند کاری ساخته باشد. شاه روی کابینه آموزگار اصرار ورزید و وقتی چیزی کمتر از سنجایی یا بختیار نمیتوانست قرض مسکنی برای احتضار رژیم شاه باشد، شاه روی شریف امامی اصرار می کرد. و وقتی به بختیار تن داد که دیگر جنبش توده های نه کوچکترین حاشی برای شاه باقی گذاشته بود و نه مردم کمترین اعتمادی به آلترناتیو لیبرالی داشتند.

جورج بال، مشاور سیاسی وزارت خارجه امریکا، در اوایل پائیز ۵۷ پس از قبول این که رشد جنبش توده های ادامه حاکمیت انحصاری سرمایه انحصاری وابسته را غیرممکن ساختند. پنج آلترناتیو احتمالی حاکمیت سیاسی را مورد ارزیابی قرار می دهد و از میان این پنج حالت سه حالت مشخص را انتخاب می کند و بر مبنای

### سیاست امپریالیسم امریکا و حاکمیت سیاسی نوین ...

بقیه از صفحه ۷

عدم تشخیص موقعیت وتلاش برای حفظ رژیم شاه اورادرجلوگیری از قیام توده‌های ناتوان ساخت و بخش عمده‌ای از قدرت را به خارج از دستگاه "رسمی" پرتاب کرد. قدرتی که این بار کاملاً ماهیتی خرده‌بورژوازی یافته بود.

با این همه امریکا مصرانه می‌کوشد دستگاه دولتی را تقویت کند و جناح آیت‌الله خمینی را هرچه بیشتر به سوی بورژوازی لیبرال و به سوی سپردن هرچه بیشتر قدرت به دست این کابینه بکشد. کشمکش بر سر نام جمهوری ایران که "اسلامی" باشد یا نام دهن پرکن "دمکراتیک اسلامی" تزئین شود، کشمکش بر سر نقش و حدود اختیارات کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب، کشمکش بر سر حد تصفیه عناصر رژیم سابق و تعقیب و کفر آنان کشمکش بر سر حد ضیاط اموال سرمایه‌داران بزرگ و بسیاری از مسایل دیگر نمونه‌هایی است از مبارزه طبقاتی که بین بورژوازی لیبرال به رهبری بازرگان، شریعت‌مداری و خرده‌بورژوازی سنتی به رهبری آیت‌الله خمینی درگیر بود.

امپریالیسم امریکا بلافاصله بعد از قیام دولت جدید ایران را به رسمیت می‌شناسد و به سرعت و قاطعیت می‌کوشد تا کاری نکند که موجب تضعیف دولت بازرگان گردد. روابط اقتصادی همچنان ادامه می‌یابد. مواد اولیه، قطعات و لوازم یدکی بطور کلی، کالاها و مورد نیاز که می‌توانست چرخ اقتصاد وابسته را که با قیام از کار ایستاده بود از نو به گردش درآورد. هنوز یادست و دل بازی به ایران صادر می‌شود و خلاصه دولت امریکا می‌کوشد کابینه بازرگان را باری دهد تا مهار امور را که بر اثر قیام تا میزان زیادی از چنگ ماشین حکومتی به خارج از آن منتقل شده بود، از نو به جای خود بازگرداند. دولت امریکا اکنون تنها یک امید دارد و آن این که دولت

**افشاگری "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" قبل از آنکه وسیله‌ای باشد برای طرد و انفراد کامل سرمایه لیبرال، وسیله‌ای شد برای مرعوب کردن و به انجام وظیفه واداشتن آن. تربیون سفارت امریکا وسیله‌ای شد در دست سرمایه خرد برای مهار کردن قدرت طلبی بورژوازی.**

بازرگان بتواند از عهده مشکلات برآید. دستگاه دولتی را احیاء کند، اختیارات از دست رفته را از نو برقرار سازد امپریالیسم امریکا این را بهترین وضعیت می‌دانست که ممکن بود پدید آید. امریکا حساب می‌کرد چنانچه دولت بازرگان بتواند از پس بحران اقتصادی برآید چنانچه اقتصاد فلج شده را بازرگان احیاء کند موقعیت او در قدرت سیاسی بطور چشمگیر تثبیت خواهد شد. امریکا آماده بود تا در این جهت از هیچ کوششی فروگذار نکند بعد از سمت‌گیری که آیت‌الله خمینی در آستانه قیام با انتخاب مهدی بازرگان به نخست‌وزیری با ترکیب آنچنانی کابینه‌اش از خود نشان داده بود، در دل امپریالیسم امریکا طبیعتاً این امیدواری به وجود آمده بود که آینده برایش احتمالاً مطبوع تر از آن باشد که وی پیش‌بینی می‌کرد. حمایت همه‌جانبه از دولت بازرگان و ترمیم های مداوم در جهت کوشش به منظور تبدیل سازش به پروسه تحانس بین آیت‌الله خمینی و بازرگان از تاکتیک‌هایی است که امپریالیسم امریکا در چند ماهه اول قیام به کار می‌بندد. و بسیار طبیعی است که این سیاست با استقبال بسیار گرم بورژوازی لیبرال مواجه باشد. چنانکه بود.

اما امیدواری امپریالیسم امریکا که در نتیجه تعیین کابینه بازرگان پدید آمده بود. نمی‌توانست با مشاهده قدرت توده‌ای که در برابر بازرگان قد کشیده بود با نوعی احساس یاس همراه نگردد. شوراهای انقلابی کارگران، کارمندان، سربازان و درجه‌داران، گسترش مبارزه در میان خلق‌های تحت ستم و از سوی دیگر نقش کمیته‌های خودجوش انقلاب، احکام دادگاه‌ها و از همه مهمتر رشد برق آسای آگاهی توده‌ای از عواملی بودند که کار پیشرفت "طرح سوم" را با مشکل مواجه ساختند و آن را واداشتند در "گام" اول درجازند. دولت بازرگان در شش ماهه اول پس از قیام موفق نشد هیچ یک از برنامه‌هایی را که امپریالیسم امریکا در سر داشت پیاده کند. قدرتی که خارج از دستگاه رسمی بود همچنان

بقیه در صفحه ۱۷

دیگر پرولتاریای آگاه هنوز شکل نگرفته بود تا این ضرورت را به خرده‌بورژوازی تفهیم کند و از سوی دیگر بازم بر اثر فقر آگاهی سیاسی و طبقاتی هیچ برنامه مشخص برای قیام قدرت توسط خودش در دست نداشت. لذا تردیدی وجود نداشت که خرده‌بورژوازی سنتی همانقدر که در آزبای درآوردن حاکمیت سرمایه‌انحصاری از پشتوانه قوی توده‌ای برخوردار بود. به همان میزان در برپای داشتن حاکمیت نوین و با نابود کردن سلطه امپریالیسم ناتوان و عاجز است.

تخیل خرده‌بورژوازی پیرامون فلسفه حاکمیت چنان عقب مانده بود که از الگوی "ولایت فقیه" و سیستم خلافت فراتر نمی‌آمد. چیزی که جزء جزء وجودش در تناقض با نظام کنونی قرار می‌گرفت. چیزی که با واقعیت‌های حوامع عصر امپریالیسم و عصر انقلابات پرولتاریائی کوچکترین سازگاری و تناسبی نداشت و نمی‌توانست داشته باشد. عقب ماندگی ذهنی خرده‌بورژوازی بیش از آن بود که در میخ‌هاش بگنجد که این سیستم بسیار پیچیده سرمایه‌داری انحصاری وابسته را در جهت منافع خرده‌بورژوازی چگونه می‌توان سازمان داد. تنها جریانی می‌توانست در زاس ارگان‌های اجرائی و نهاد های اجتماعی این نظام قرار گیرد که کوچکترین ایمانی به مضمون ولایت فقیه نداشته باشد. علاوه بطور کلی در هیچ شرایطی خرده‌بورژوازی از لحاظ تاریخی نمی‌تواند آقای خودش باشد. او محبور است و باید بالاخره حاکمیت را به دیگری واگذارد. ولی این بدان معنا نیست که خرده‌بورژوازی از لحاظ سیاسی نمی‌تواند ماشین حکومتی را قبضه کند. وی به شرط اینکه از خرده‌بورژوازی محافظه‌کار و گذشته‌نگر به خرده بورژوازی انقلابی و آینده‌نگر فرار و شیده‌هاش، می‌تواند قدرت سیاسی را قبضه کند. به زبان دیگر آن خرده‌بورژوازی که هنوز در کش از انقلاب سپردن قدرت به دست فقهاست از لحاظ سیاسی هم هرگز نخواهد توانست حکومت خود را تثبیت کند و از همین رو نمی‌تواند خودش آقای خودش باشد. زیرا آینده‌نگر نیست و نمی‌تواند ضرورت اتحاد با طبقه کارگر را درک کند. او بورژوازی لیبرال را متحد خویش می‌انگارد.

او باید و محبور است مهار امور را که پشتوانه قدرت توده‌ای خویش به دست آورده است به دست بورژوازی بسیار دوفقط از بیرون دستگیر بوروکراسی و ارتش، به زور ارگان‌هایی که قیام سازمانگر آن بود و به زور فشار توده‌های بورژوازی را کنترل نماید و به تبعیت وادارد. به عنوان مثال آیت‌الله خمینی خوب می‌دانست حسن‌تریز به اصطلاح "از خودمان" نیست اما او را در راس شرکت نفت می‌گمارد و فکرمی‌کند تنها به کمک حمایت توده‌ای وسیعی که پشت سر دارد می‌تواند او را به تبعیت وادارد که برای خرده‌بورژوازی کارکننده بورژوازی. قهرنی، بازرگان، سنجایی، شاکر مدنی، معین‌فر و دیگران همه و همه را که با شمارش می‌بینیم اینها که در راس امورند خرده‌بورژوازی نیستند. اما با این حال خرده‌بورژوازی آنان را به خدمت گرفته است و حتی در راس دستگاه بوروکراسی و ارتش هم ایشان را جای داده است و با وجود تمام بدبینی و تردیدی که نسبت به دوستی با آنان دارد، با آنها سازش می‌کند و قدرت رسمی را بدو می‌سپارد. امپریالیسم امریکا در مقطع قیام مانور پیچیده‌ای را آغاز کرد. او با تمام نیرو کوشید تا وحدت هرچه گسترده‌تری بین جناح‌های لیبرال با جریان‌های خرده‌بورژوازی برقرار شود و اعتماد آیت‌الله خمینی و روحانیون دمکرات مثل طالقانی هرچه بیشتر به سوی لیبرال‌ها جلب شود. امپریالیسم امریکا می‌کوشید با تاکتیک تبلیغ روی خطر کمونیسم و مشخصاً با مطرح کردن خطر سرخ از ناآگاهی و عقب ماندگی خرده‌بورژوازی به نفع تحکیم پیوند با بورژوازی و جلب اعتماد بیشتر وی نسبت به بورژوازی بهره‌برداری کند. وقتی به لیست اعضای کابینه بازرگان وضعیت ارتش نگاه می‌کنیم درمی‌یابیم که "طرح سوم" حرج‌بال با موفقیت بسیار پیاده شده است منتهی یک چیز هست و آن این که نهادهای خودجوشی از دل انقلاب بیرون زده است که اساساً کابینه و دستگاه دولتی را به هیچ می‌گیرد. شوراهای کارگری و کارمندی کمیته‌های محلی و قدرت مسلح غیر رسمی همان ۳-۴ هائی که بازرگان می‌گوید تا وقتی در دست مردم باشد بدرومی بند نمی‌ماند، فرصت نمی‌دهند آشی را که آقای حرج‌بال پخته بود آقای بازرگان بخورد توده‌های قیام‌کننده دهند. امریکا بسیار افسوس خورد از این که چگونه

سیاست‌های روحانیت به شمار می‌رفت. تلاش همه جانبه‌ای از طرف هر سه جناح برای حفظ ارتش آغاز شد. تلاش زیادی به عمل آمد که ارتش بتواند روی پای خود بایستد. چرا که همه آنها می‌بایست بعدها همان ارتش را برای مهار جنبش توده‌ای و حفظ نظام طبقاتی به کار گیرند.

اما قدرت ارتش زیر بار شدیدترین فشارهای

**\* خرده‌بورژوازی نیز می‌کوشید پس از حذف 'دربار سلطنتی و دولت' با رکن دیگر قدرت حاکمیت سرمایه‌انحصاری یعنی ارتش کنار بیاید و این از نظر امپریالیسم امریکا از "مثبت‌ترین" و "عاقلاً نه‌ترین" سیاست‌های روحانیت به شمار می‌رفت.**

توده‌ای واقعاً خرد شده بود. با فرار شاه ارتش دیگر اصلاً نمی‌توانست روی پای خود بایستد. او حکمی حامی جنبش توده‌ای جایش برای اجرای "طرح دوم" باقی نگذاشت. قیام نقطه پایانی بود بر شکست کامل این طرح. ارتش از پای درآمد و سرمایه انحصاری دیگر چیزی در کیسه نداشت که با آن به معامله بنشیند. تلاش برای اجرای "طرح دوم" زیر خیزش عظیم جنبش توده‌ای چنان پرشتاب مدفون شد که حتی روی کارهای طرح‌های سازش بعدی هم موثر افتاد.

امپریالیسم امریکا کار روی "طرح سوم" را آغاز می‌کند. طرحی که "گام به گام" باید انجام می‌پذیرفت. نخستین گام سازش بین بورژوازی لیبرال و خرده‌بورژوازی سنتی باید به گونه‌ای صورت می‌پذیرفت که احیای ارگان‌های اجرائی (دستگاه بوروکراسی و ارتش) به تدریج هرچه بیشتر در اختیار بورژوازی لیبرال قرار گیرد. در گام دوم باید کوشش شود که زمینه برای اجرای طرح دوم فراهم آید یعنی نمایندگان سرمایه انحصاری در حاکمیت از نو شرکت داده شوند. از این نظر لازم بود در گام اول دقیقاً مواظب بود که سازمان سیاسی سرمایه‌انحصاری چنان متلاشی نشود که برداشتن گام دوم را با اشکالات اساسی مواجه گرداند. در گام سوم می‌بایست با حذف یا استحاله ارگان‌های خرده‌بورژوازی را برای احیای "طرح اول" یعنی سازش بین بورژوازی لیبرال و سرمایه انحصاری فراهم کرد و در گام نهائی در ترکیب حاکمیت هم‌مونی به دست سرمایه‌انحصاری بیافتد که تنها سازمانگر واقعی این سیستم سرمایه‌داری وابسته است.

در پیشبرد این استراتژی امپریالیسم امریکا نقاط ضعف و قوت مشخصی داشت. مهمترین اشکال کار امریکا در این بود که بورژوازی لیبرال هم در اقتصاد و هم در سیاست بر اثر ۱۵ سال حکومت افسارگسیخته سرمایه‌انحصاری چنان لهیده شده بود که به هیچ وجه نای برخاستن نداشت. او نه کوچکترین پایگاهی در میان توده‌ها داشت و نه یک قدرت اقتصادی به حساب می‌آمد. این جناح خودی نیروئی نبود که بتوان روی آن حساب کرد. اما نقطه قوت سیاست امپریالیسم امریکا در حائ دیگر نهفته بود. خرده‌بورژوازی سنتی، تحت رهبری روحانیت که روزبه روز نفوذ و قدرتش در جنبش توده‌ای گسترش می‌یافت و تثبیت می‌شد چنان از لحاظ سیاسی - طبقاتی عقب مانده بود که خودش قطعاً نمی‌توانست "آقای خودش" باشد. این خرده‌بورژوازی را عدم تشکل پرولتاریا و عقب ماندگی نسبی طبقه کارگر در درک منافع خویش یعنی عقب ماندگی شرایط ذهنی جنبش کارگری در راس جنبش قرار داده بود.

این رهبری نه برنامه‌ای برای خود داشت و نه خط مشی معینی به سیاست مدونی داشت نه هیچ چیز دیگری که لارمه دست یابی کامل به قدرت، تشکیل دولت و اداره امور است. خرده‌بورژوازی سنتی در وضعیت سیاسی قرار داشت که اریک سو بر اثر فقر آگاهی طبقاتی ضرورت اتحاد با پرولتاریا را به هیچ وجه نمی‌پذیرفت یا به زبان

# سیاست امپریالیسم امریکا و حاکمیت سیاسی نوین ...

بقیه از صفحه ۸

نماید. بعد از پیروزی بردیکتاتوری شاه، سطح آگاهی توده‌ها در چنان حدی قرار گرفته است که تنها به کمک کوشش‌های

همین که سمت افشاکری "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" از جانب جاسوس‌های امریکا به سوی جاسوس‌های ایرانی چرخید، وقتی جهت ملی مبارزه افشاگرانه به جهت طبقه‌ای علیه سرمایه لیبرال متوجه شد و پای مراغه‌ای و امیرانتظام و میناچی به میان آمد صف آرائی سرمایه متوسط در برابر سرمایه خرد در درون دستگاه حاکم وضع انفجارگونه‌ای به خود گرفت.

آزادبخواهانه است که عوامفریبی سرمایه داری می‌تواند موثر واقع شود و مورد تعرض توده‌ها قرار نگیرد. پوشش مذهبی نیز با توجه به عملکرد و نقش خرد-بورژوازی سنتی و غلظت احساسات مذهبی توده‌ها وسیله بسیار مناسب دیگری برای عوامفریبی به شمار می‌رود. از اولین ماه پائیز امسال، امپریالیسم امریکا کوشیده است با یک آلترناتیو قوی و سراسری لیبرالی قدرت را تدارک ببیند و آن را جایگزین نفوذ غالب، اعتبار خرد-بورژوازی در حاکمیت گرداند.

اما گسترش تلاش‌های امپریالیسم امریکا و متحدین داخلی اش برای سازماندهی یک آلترناتیو قوی قدرت، از جانب خرد-بورژوازی سنتی بی‌پاسخ نماند. مجموعه فعل و انفعالات یاد شده همراه با گسترش نگرانی‌های سرمایه خرد از فعالیت‌های لیبرال‌ها و ارتباط آنان با سفارت پورش جدیدی را بر مواضع بورژوازی و امپریالیسم سازمان داد که شاخص ترین نقطه آن تسخیر سفارت امریکا بود.

تاکتیک تسخیر سفارت چه از نظر سیاسی، چه از نظر سازمان‌یابی کاملاً مضمونی خرد-بورژوازی داشت. تسخیر سفارت برجسته‌ترین نمود تمایلات آنتارشیتستی و خشم آهنگ یک خرد-بورژوازی عقب مانده بود. تسخیر سفارت نمودی بود از ضعف خرد-بورژوازی پراخ‌شگرد برابر ستفکری امپریالیسم که آسوده نمی‌نشیند و دائم "توطئه" می‌کند.

شواهد نشان می‌دهد که امپریالیسم امریکا به خوبی بی‌دانسته است که تغییر تاکتیک وی نسبت به حاکمیت واکنش‌های منفی نیرومندی را نسبت به سیاست‌ها و ایران ایجاد خواهد کرد تا حدی که طبعاً امریکایی باید انتظار بهبود روابط با جناح خمینی را برای کوتاه مدت داشته باشد. اما امریکا تصور نمی‌کرد که خرد-بورژوازی از تاکتیک تسخیر سفارت استفاده می‌کند و نه چیز دیگری. بعد از تسخیر سفارت جریان‌های مختلف سیاسی در برابر آن موضع گیری کردند. به جز برخی نیروهای پراکنده چپ تقریباً همه نیروها از اشغال سفارت به نوعی پشتیبانی کردند. حرکت نوینی حول محور مبارزه ضد امپریالیسم، شکل گرفت. انوربته جناح پیرو "خط امام" به ویژه خود خمینی که در جنگ کردستان نسبتاً از دست رفته بود از نو تقویت و با پیام ۲۶ آبان آیت‌الله خمینی قوت بیشتری یافت. خمینی گفت از همه می‌خواهد که همه قلم‌ها و مسلسل‌ها را به سوی شیطان بزرگ یعنی امریکا نشانه روند و در عمل نیز تا حدودی چنین شد. میلیون‌ها نفر در چندین هفته متوالی چندین بار در هفته در برابر مرکز حاسوسی امریکا رژه رفتند و علیه امپریالیسم امریکا شعار دادند.

مصاحبه‌های متعددی از جانب آیت‌الله خمینی با خارجیان با هدف تحقیر و افشای امریکا صورت گرفت. تاکتیک نیمه آنتارشیتستی گروگان گیری و سلبه‌ای شد برای اینکه ظلمی که طی سالها بر مردم ماروان گشته است به گوش جهانیان برسد.

مطبوعات امپریالیستی هم تبلیغات خود را گسترش دادند. آنها پیش از پیش تبلیغات به اصطلاح ضد ارتجاعی را دامن می‌زدند و زوی اعدام‌ها و بی‌وزنه اعدام روسپیان، حجاب و مسئله زنان، بیکاری و مشکلات اقتصادی، فشارهای ضد دموکراتیک و سانسور مطبوعات تعطیل احزاب، شلاق زدن‌ها و محاکمات شرعی... تبلیغ و تاکید کردند. چهره‌ای که این مطبوعات و شبکه رادیو-تلویزیونی اروپا و امریکا از "خط امام" و خود خمینی در ذهن مردم جهان ترسیم می‌کردند چهره‌ای بود

بقیه در صفحه ۱۸

دیده بود. دامی که می‌کوشید با تحریک خرد-بورژوازی ناآگاه علیه جنبش کمونیستی و نیروهای انقلابی و دامن زدن به بیم و هراس وی از کمونیسم اورا به سوی خود بکشاند. اما خرد-بورژوازی تنها نمی‌ازتوصیه امپریالیسم را می‌پذیرد و همه تلاش خود را صرف سرکوب جنبش کمونیستی و بطور کلی جنبش انقلابی می‌کند. بی آنکه دست دراز شده سرمایه انحصاری و انحصارات جهانی را مستقیماً بفشارد.

شکست سیاست به غایت ناشیانه سرمایه خرد در کردستان، تشدید بحران اقتصادی، گسترش اعتصابات کاری و بطور کلی گسترش پراوتیک عینی مبارزه طبقاتی، خرد-بورژوازی حاکم را اندکی به هوش می‌آورد. توهم نه شرقی نه غربی و ولایت فقیه تا حدود زیادی شکسته می‌شود و چرخش نوینی در سیاست وی پدید می‌آید. چرخشی که مضمون آن مشخصاً تقویت سمت گیری علیه امپریالیسم امریکا و مبارزه با قدرت طلبی و سازشکاری بورژوازی لیبرال بود.

از سوی دیگر همه شواهد نشان می‌دهد که امپریالیسم امریکا نیز از اوایل مهرماه بطور قطع به این نتیجه رسیده

شوراهای کارگری و کارمندی، کمیته‌های محلی و قدرت مسلح غیر رسمی همان ۳-۴ هائی که بازرگان می‌گویند وقتی در دست مردم باشد بند روی بند نمی‌ماند، فرصت نمی‌دهند آشی را که آقای جرج پال پخته بود، آقایی بازرگان به خورد توده‌های قیام‌کننده بدهند.

است که سیاست نزدیکی بیشتر با خمینی و تقویت حمایت از دولت بازرگان، دولتی که بی‌بوی خاصیت تراز آن است که کاری از وی برآید، کاری از پیش نمی‌برد. خرد-بورژوازی هنوز آمادگی زیادی برای قرار گرفتن در مسیر اجرای "طرح دوم" از خود نشان نمی‌دهد و همچنان سماجت می‌کند، سیاست کوشش در جهت جلب وی بی نتیجه می‌ماند. از این رو کوشش‌های پنهان و آشکار دیگری آغاز می‌شود که مضمون آن در تمام موارد متحد کردن جبهه آسیب دیده جریان‌های وابسته به طبقه سرمایه دار بوده است.

افشاکری‌های سازمان چریکهای فدائی خلق ایران "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" و دیگر نیروهای انقلابی حقایق بسیار مهمی را فاش ساخت. حقایقی که می‌توانست در سمت گیری درست نیروهای انقلابی اثرات بسیار مثبتی از خود به جای نهد. در این مسیر امریکایی می‌کوشد تا با یک رشته طرح‌های ضربتی تمام جناح‌های سیاسی بورژوازی را تحت یک پوشش لیبرالی به هم نزدیک و با هم متحد و همسو گرداند.

ما موران سیاسی امریکا بطور فعال دست به کار شدند. دیدارها و ملاقات‌های پنهانی لیبرال‌ها چه در دستگاه حاکم و چه بیرون از مدار قدرت آغاز می‌شود. سرمایه انحصاری که در شرایط فعلی نمی‌تواند برای خود کلوپ جداگانه باز کند. برای نمایندگان سیاسی خویش کارت عضویت در باشگاه لیبرال‌ها را اخدمی‌کند.

جبهه ملی و مدنی، حزب جمهوری خلق مسلمان بختیار در خارج، شریعت‌مداری و دیگر روحانیون طرفدار وی، نهضت رادیکال، یک جناح از نهضت آزادی، باند‌هایی در درون ارتش، برخی از روحانیونی که زیر پوشش خط امام قرار گرفته‌اند. خوانین قشقایی، مولوی‌ها و سردارهای بلوچستان، خوانین بختیاری و بسیاری دیگر برای یک گامه کردن نیروی خود تلاش‌های وسیعی را آغاز کردند. امپریالیسم امریکا در این میان طرح‌های دقیق و ظریفی را برای ارتباط گیری با این محافل به مورد اجرامی گذارد. طرح‌هایی که با استقبال گرم همه لیبرال‌های راستین و دروغین مواجه شد.

مسافرت‌های یزدی به امریکا، طرح تماس امریکا با شریعت‌مداری، تلاش مدنی برای برقراری رابطه با امریکا روابط اعضای نهضت آزادی با سفارت و بالاخره دیدارهای مهم چمران، بازرگان و یزدی در الجزیره با برزیلنسکی از جمله حرکتی است که در این زمینه تعقیب شده است که مضمون تمام آنها منفرد کردن خرد-بورژوازی و متحد گردانیدن جبهه سرمایه بوده است.

پوشش لیبرالی- مذهبی این جبهه هم می‌توانست تمایلات ضد فاشیستی و ضد دیکتاتوری توده‌ها را ارضاء

تحت اتوریته روحانیت ضد امپریالیست که همگامی رهبری آیت‌الله خمینی را می‌پذیرفتند، قدرتمند عمل می‌کرد. نزدیکی بین جناح‌های بورژوازی لیبرالی و خرد-بورژوازی سنتی باین بست مواجه شده بود. بیکاری و بحران اقتصادی روبه تزیاید بود. جنگ کردستان و یورش سرکوبگرانه خرد-بورژوازی به نیروهای چپ و انقلابی، ضمن این که در اولین لحظات چپ و رادیکال‌ها را تحت فشار گذاشت، سرمایه

بورژوازی را هم در ترکیب حاکمیت به گونه‌ای محسوس کاهش داد. بورژوازی لیبرال انتخابات مجلس خبرگان را باخته بود. فرماندهی کل قوا مستقیماً در اختیار آیت‌الله خمینی قرار گرفت و یکبار دیگر دادگاه‌های انقلاب و سپاه پاسداران و کمیته‌ها موقعیت بهتری کسب کردند. در مجموع یورش‌های سرکوبگرانه مردادماه از یک موضع راست و ضد خلقی در اولین فاز خود جریان‌های چپ را شدیداً زیر فشار گرفت. هر چند که بورژوازی لیبرال هم چیزهایی را از دست داد و در فاز دوم خود مشخصاً نفوذ توده‌های رهبری خرد-بورژوازی و در نتیجه تضعیف موقعیت خرد-بورژوازی در مجموع از

صدور فرمان یورش به کردستان مشخصاً زبان دین زبانی که دامنه آن تقریباً سراسر ایران را فراگرفت و مهمترین زبان آن تضعیف، تنهاتنقطه انکسای خرد-بورژوازی یعنی حمایت توده‌های بود که با توجه به بحران عمیق اقتصادی زمینه مناسبی برای رشد و اعتلای جنبش کارگری فراهم آورد.

امریکا نیز برای بهره‌گیری از این وضع خبیتمز برمی‌دارد. شکست سیاست امریکا در جهت همراه کردن نمایندگان سیاسی خرد-بورژوازی با بورژوازی به راه آوردن آنان و تضعیف تنهاتنقطه گاه خرد-بورژوازی یعنی حمایت توده‌های از عمده‌ترین عوام‌ملی است که در تغییر تاکتیک امپریالیسم امریکا نسبت به حاکمیت در ایران موثر افتاد.

تا حوالی مهرماه جریان پیشرفت کار اجرای "طرح سوم" کاملاً به کندی صورت گرفته بود. امپریالیسم امریکا برای یک گامه کردن خرد-بورژوازی و بورژوازی لیبرال چندان کاری نتوانست انجام دهد. اعدام‌های عناصر وابسته به رژیم شاه به قدرت تشکیل مجدد سرمایه انحصاری دست کم برای مدت زیادی آسیب‌های جدی وارد آورد.

تنها در یک زمینه بود که سیاست امپریالیسم امریکا با موفقیت نسبی مواجه شد. و آن تشدید بیم و هراس خرد-بورژوازی از کمونیسم و جنبش کمونیستی ایران بود. امپریالیسم امریکا در نظر داشت از طریق تشدید تضاد بین خرد-بورژوازی حاکم با جنبش کمونیستی و کارگری و بطور کلی جریان‌های "چپ" در ایران ضرورت وحدت هر چه مستحکم تر خرد-بورژوازی و بورژوازی را به وی متذکر شود و بدینوسیله راه را برای تبدیل "طرح سوم" به "طرح دوم" و سپس به طرح اول و بالاخره بازگشت اوضاع به حال سابق بازگرداند.

یورش به کردستان و حمله به سازمان‌های سیاسی پیشرو و تعطیل دهها نشریه و روزنامه و ایجاد یک محیط اختناق شدید، بارزترین نشانه‌های پیروزی این وجه از سیاست امپریالیسم امریکا به شمار می‌رفت. امپریالیسم امریکا موفق شده بود که بر بستر سیاست آسمانی خرد-بورژوازی وزیر چتر شعاری معنی "نه شرقی، نه غربی" خرد-بورژوازی را وارد کرده علیه منافع تاریخی خود و علیه متحدین تاریخی خود اقدام کند. تنها در این زمینه بود که سیاست امپریالیسم امریکا که می‌کوشید مبارزه با جنبش کمونیستی و کارگری و مکررات‌های انقلابی را در خط مشی خرد-بورژوازی حاکم مسلط گرداند به موفقیت‌های چشمگیری نائل آمد. عقب ماندگی ذهنی خرد-بورژوازی یکبار دیگر او را مستقیماً در همان دامی افکند که امپریالیسم امریکا برای پیش‌تدارک

# سیاست امپریالیسم امریکا و حاکمیت سیاسی نوین

بقیه از صفحه ۱۷

نیروئی قادر نیست در موقعیت کنونی جنبش ضد امپریالیستی-دموکراتیک خلق را مهار سازد و آنرا از شکوفائی باز هم بیشتر بازدارد.  
آری، پیروزی از آن خلقهاست.

\* خلق مادرتول تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی خود یک بار دیگر نیز شاهد این مانور سیاسی امپریالیسم امریکایی بوده است. از مقطع به حاکمیت رسیدن مصدق در اردیبهشت ۳۰ تا حوالی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ امپریالیسم امریکا با بزرگ جلوه دادن قدرت و نیروی "حزب توده" با بهره گیری استادانه از عقب ماندگی وسیع ذهنی اقشار وسیع خرده بورژوازی که قادر نبودند با یک آئینده نگری انقلابی متحدین تاریخی خود را به درستی بشناسند با تکیه بر تزلزل و بیم و هراس و سازشکاری بورژوازی ملی می کوشید نیروهای ملی را به وحدت و همدستی با بورژوازی وابسته و فکودالها علیه جنبش کمونیستی فرا خواند.

تلیفات امپریالیسم امریکا در شرایطی که سطح آگاهی طبقاتی و تاریخی توده ها بسیار پایین بود، در آن زمان موثر می افتاد. بورژوازی منززل که بیشتر از آنچه که از امپریالیسم امریکا بیم داشت از جنبش کارگری می هراسید، به پیروی از خط مشی "ترومن" به مقابله با "حزب توده" و سرکوب جنبش کارگری همت گماشت. امریکا در فاصله کابینه اول مصدق می کوشید اولاً با حمایت همه جانبه و سخاوتمندانه وی را در برابر امپریالیسم انگلیس یاری دهد، ثانیاً با عمده کردن تضاد وی با جنبش کارگری و بهره گیری از بیم و هراس سرمایه داری از "خطر کمونیسم" مانع از آن شود که قطع سلطه انگلیس به رهائی خلق از یوغ امپریالیسم بیانجامد.

حزب توده هم با پای خود در این دام افتاده بود و خیال می کرد مصدق امریکائی و شاه انگلیسی است و شعار می داد که "ما با هر دو جناح هیئت حاکمه مبارزه خواهیم کرد".

سیاست جهانی حزب کمونیست اتحاد شوروی پس از جنگ دوم جهانی بذرتستی دشمن عمده را امپریالیسم امریکا می شناخت و دنباله زوی کورکورانه حزب توده از سیاست جهانی حزب کمونیست اتحاد شوروی وقتی در کنار تحلیل وی از حاکمیت که کابینه مصدق را امریکائی می شناخت قرار می گرفت، دیگر بسیار طبیعی بود که دشمن عمده را مصدق و نه شاه به حساب آورد و در "مبارزه با هر دو جناح هیئت حاکمه"، مبارزه با وجه امریکائی او را عمده به حساب آورد. سیاستی که بورژوازی ملی با زرنگی تمام از آن سود می جست و در پرتو آن زهر ضد کمونیستی خود را تحت عنوان "توده نفتی" به خورد توده می داد.

اما بعد از ۳۰ تیر که امپریالیسم امریکا به راه آوردن مصدق نوسید می شود و می بیند دوام حکومت وی می تواند بیش از همه منافع امپریالیسم جهانی را به خطر اندازد و موجب رشد نیروهای ترقیخواه شود، کمک های خود را به تدریج قطع می کند، از حمایت وی دست می کشد و اینطور وانمود می کند که حکومت مصدق خود عمده ترین عامل رشد جنبش کمونیستی و کارگری است و تنها از طریق سرنگون کردن وی می توان این خطر را مهار کرد. محدودیت ها و محاصره ها شروع می شود، توطئه ها و تهدیدات از این سو و آن سو تاروپود حکومت و حاکمیت را ترا می گرد و بالاخره پس از ۱۳ ماه تلاش در ۲۸ مرداد ۳۱ دسبروری امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا منجر می شود.

حزب توده "سبز که تا حوالی ۳۰ تیر دشمن عمده را حکومت مصدق به شمار می آورد، پس از ۳۰ تیر سیاستی فاحشه بار تراز پیش در پیش گرفت. آنکه تادیورز دشمن عمده بود به عنوان پرچمدار مبارزه ضد امپریالیستی شناخته می شود و رهبری آن در نه تئوری بلکه در عمل پذیرفته می شود. این بار "حزب توده" با دنباله روی از بورژوازی، با تبعیت از وی (و نه پشتیبانی از وی) در مبارزه ضد امپریالیستی مهلک ترین شکست ها را پیگیری جنبش کارگری و جنبش ضد امپریالیستی - دموکراتیک خلق به بار می آورد.

کودتای ۲۸ مرداد حکومت مصدق را ساقط کرد و این یک پیروزی بزرگ برای امپریالیسم امریکایی بود. اما پیروزی بزرگترش آن بود که این سقوط را برای سرکوب جنبش کارگری بار می کرد. سرکوبی که "حزب توده" سبز از قبل آغوش خود را با فراغ خاطر برای آن بازگشوده بود.

بورژوازی تن دهد. این بار می کوشید خطر عمده را ارتجاع (خرده بورژوازی) توصیف کند و همه نیروهای ضد ارتجاع (خرده بورژوازی) را با هم متحد گرداند. این بار در مطبوعات امپریالیستی در برابر تهاجمات خرده بورژوازی روی ضرورت دفاع از آزادی در برابر ارتجاع حاکم تبلیغ می شود. کوشش می شود جنبه اپوزیسیون از همه نیروهای مخالف خرده بورژوازی حاکم تشکیل شود آن مطبوعات که تا آن روزها دشمن خونینی

\* تقریباً تمام احزاب لیبرالی در برابر مبارزه ضد امپریالیستی خرده بورژوازی می گفتند: "مرتجع است نمی تواند ضد امپریالیست باشد." آنها از خطر فاشیسم دم می زدند و با دلسوزی نسبت به اجاقانی که در حق کمونیست ها صورت گرفته است، روی وحدت کلیه نیروهای ضد فاشیست تاکید می کردند!

کمونیست ها بودند و خرده بورژوازی را نصیحت می کردند که اگر به آغوش ما نیاشی آنها از پشت به تو خنجر خواهند زد. آنها به نوعی دلسوزی برای کمونیست ها و استمالت از آنان روی می آوردند و آزادی برای همه دم می زدند. این بار کوشش می شود از انقلابیون واقعی که تا دیروز خطر عمده محسوب می شدند، به اصطلاح تحجیب به عمل آید.

تقریباً تمام احزاب لیبرالی در برابر مبارزه ضد امپریالیستی خرده بورژوازی می گفتند "مرتجع نمی تواند ضد امپریالیست باشد". آنها از خطر فاشیسم دم می زدند و با دلسوزی نسبت به اجاقانی که در حق کمونیست ها صورت گرفته است روی وحدت کلیه نیروهای ضد فاشیست تاکید می کردند (در تمام مطبوعات لیبرالی روی ضرورت اتحاد عمل همه نیروهای آزاد پخواه علیه انحصار طلبی حاکمیت و یک تازی او تبلیغ می شود).

آنها می گویند شرط دفاع از دموکراسی و آزادی در شرایط فعلی بسیج همه نیروهای آزاد پخواه علیه نیروهای عمده سرکوب است و اضافه می کنند این نیرو فکودال را اختیار روحانیت حاکم قرار دادند و در قالب کمیته، محاکم شرع، سپاه پاسداران و... سازمان داده شده اند. بورژوازی لیبرال با پیشنهاد تشکیل جنبه اپوزیسیون وسیع علیه "ارتجاع" آشکارا دست دوستی به سوی نیروهای انقلابی دراز می کند. این نحو تبلیغات دو فایده اساسی برای بورژوازی لیبرال دارد. اولاً این گونه شعارهای وحدت هم می توانند بهترین نقش را در جبران بی حیثیتی این محافل ایفا نمایند. ثانیاً این شعارهای وحدت به نحو بارزی می تواند تبلیغات منفی را علیه اپوزیسیون انقلابی در میان توده ها سازمان دهد و بیشترین ضربات را به نیروی اتحاد عمل طبقه کارگر و خرده بورژوازی و تکیه جنبه واقعی ضد امپریالیستی خلق وارد آورد.

اکنون پس از یک سال که از پیروزی قیام می گذرد رویدادهای تازه ای در عرصه حیات سیاسی میهنمان رخ داده است.

گسترش وسیع بحران اقتصادی رشده شتابان جنبش انقلابی و متلاشی شدن وحدت صف خرده بورژوازی سنتی، در تعادل نیروهای سیاسی و اوضاع حاکمیت تاکنون تأثیرات محسوسی به جای نهاده است. علاوه بر این کاهش نقش حضور آیت الله خمینی در حیات سیاسی و انتخاب رئیس جمهور و پروسه گسترش نقش و حضور وی در حیات سیاسی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. در اوضاع جدید تریبون سفارت امریکا روبه خاموشی رفته است. مجموعه این تحولات در کنار فرارسیدن انقلابی انقلابی در ترکیه، گسترش جنگ در افغانستان، تشدید مبارزه طبقاتی در پاکستان و وحکیری مقابل توده های با رژیم بعث عراق و بالاخره فرارسیدن سال انتخاب رئیس جمهوری برای امریکا قطعاً روی سمت گیری سیاست امپریالیسم امریکا نسبت به حاکمیت سیاسی در ایران تأثیرات مشخصی را از خود برجای خواهد نهاد که بررسی جز به جز آنها را به بعد موکول می کنیم و سخن را با این پیش بینی قطعی پایان می دهیم که مبارزه تمام خلق های منطقه علی رغم همه تلاش های مذبحخانه امپریالیسم امریکا و با نگاه داخلی وی و علی رغم آرزوی بوج خرده بورژوازی سنتی ایران بر بستن مرگ امپریالیسم و بورژوازی در راستای انقلابی و ترقیخواه روز به روز شکوفا خواهد شد. دیگر هیچ مطلقاً هیچ

حک مرتجع که می خواهد همه چیز را به عقب برگرداند. ارتجاع مضمون عمده تمام تصاویری بود که از روحانیت حاکم در صفحات تلویزیون ها و مطبوعات اروپا و امریکا به چشم می خورد. آنها همه خمینی را به عنوان دشمن تمدن و مظهر تحجر معرفی می کردند. بعد از اشغال سفارت، فشار برای تضعیف موقعیت سرمایه خرد و به زیر کشیدن هر چه سریعتر آن دزدان خلسه نیز گسترش بیشتری یافت از آذرماه آیت الله شریعتمداری علناً و رسماً اعلان جنگ داد. حرایات قم و تبریز و درگیری های آشکار اصفهان و مسایل پشت پرده مشهد نمونه هائی است از بسیج و تعرضی که از جانب محافل سرمایه داری وابسته صورت می گرفت. در این ماهها دیگر شریعتمداری و خمینی که در نوروز امسال هر دو رای خود را به صندوق جمهوری اسلامی ریخته بودند، چارچوبه وحدت را شکستند و علناً و رسماً در مقابل هم حربه گرفتند. بخصوص حزب خلق مسلمان تبریز تا حد شورش آشکار با شعار "مرگ پر خمینی" پیش رفت که با ضد حمله ای که از هر سو علیه آن صورت گرفت کاری از پیش نبرد سر حایش نشست. از سوی دیگر همین که سمت افشاکگری "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" از جانب حاسوس های امریکا به سوی جاسوس های ایرانی چرخید وقتی جهت ملی مبارزه افشاکرانه به جهت طبقاتی علیه سرمایه لیبرال متوجه شد و پای مراغهای و امیرانتظام و میناچی به میان آمد صف آرائی سرمایه متوسط در برابر سرمایه خرد در درون دستگاه حاکم وضع انفجار گونه ای به خود گرفت. آن حمایت ارزنده های پرشکوه اول که مورد تأکید همه نیروها قرار گرفته بود این بار به مخالفت و اعتراضات و تهمت پراکنی تبدیل شد. شورای انقلاب بطور آشکار به مقابله دانشجویان برخاست و تنها نیروهای چپ انقلابی بود که واقعا خواستار ادامه بدون قید و شرط افشاکگریها بودند. این افشاکگریها چنانچه همه جانبه ادامه می یافت حتی می توانست بیش از اعدام عوامل رژیم سابق به سازمان سیاسی سرمایه وابسته آسیب رساند. ولی سرمایه لیبرال هم شریک دزد بوده و هم رفیق قافلش. او می خواست هم با سرمایه خود دوستی کند و هم سهمش را از امپریالیسم امریکا بگیرد و عقب ماندگی سرمایه خرده هم اینطور به او می فهمانید که بدون دوستی با سرمایه لیبرال نمی تواند روی پای خود بایستد تا بتواند در برابر امریکا ایستادگی کند. از این نظر مسلم بود که افشاکگری نمی تواند بطور همه جانبه ادامه یابد. افشاکگری دانشجویان مسلمان پیرو خط امام قبل از آن که وسیله ای باشد برای طرد افراد کامل سرمایه لیبرال، وسیله ای شد برای مرعوب کردن و به انجام وظیفه و داشتن آن، تریبون سفارت امریکا وسیله ای شد در دست سرمایه خرد برای مهار کردن قدرت طلبی بورژوازی. این تریبون همان نقشی را بر عهده گرفت که قبلاً جنبش توده ای بر عهده داشت.

امپریالیسم امریکا که در روزهای قبل از قیام در اندیشه تقویت دولت بازگان، حمایت وی در برابر دشمنان بود امپریالیسم امریکا که در آن ایام با دست و دل بازی کالا، مواد خام و لوازم یدکی به ایران صادر می کرد و از نظر سیاسی نیز می کوشید موضع ایران را تقویت کند و ناوگان خود را در منطقه مدافع حاکمیت ایران معرفی می کرد. این بار سیاستی درست عکس گذشته در پیش گرفت. حمایت نظامی به تهدید نظامی، همسویی سیاسی به فشارهای سیاسی، کمک اقتصادی به تحریم اقتصادی و تمجیدات دیپلماتیک به تبلیغات منفی بدل شد. امپریالیسم امریکا برای مقابله با جناح تسخیرکننده سفارت کوشید یک صف آرائی جهانی ایجاد کند و از تمام کشورهای هم پیمان خود خواست که ضوابط تحریم اقتصادی، تحدید یا قطع روابط دیپلماتیک و فشارهای سیاسی بین المللی را بپذیرند.

سیاست امریکا نسبت به مبارزه طبقات در ایران نیز دچار دگرگونی های اساسی شد. امریکا که قبلاً می خواست حمی را به بازگان نزدیک گرداند، اکنون می کوشید بازگان و بطور کلی سرمایه لیبرال را هر چه بیشتر از خمینی و سرمایه خرد دور گرداند و تمام جناح های طبقه سرمایه دار را بطور مستقل متحد گرداند. امریکا که قبلاً قدرت مسلح کمونیست ها را در ذهن خرد بورژوازی چنان مخوف ترسیم کرده بود که از بیم آن در بورژوازی ساکنه شود. امپریالیسم که سابقاً می کوشید کاری کند که خرده بورژوازی خطر عمده را از جانب کمونیست ها و جنبش کمونیستی بداند و بر همین اساس مدت زیادی سا